

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

۲. مقام دوم: وجه نیاز به فلسفه

متن مورد بحث از نه‌ایه الحکمة

غیر آن‌ا که لا نشک فی ذلک لا نرتاب أيضا نخطيء فنحسب ما لیس بموجود موجودا أو بالعکس کما أن الإنسان الأولى کان یثبت أشياء و یری آراء نکرها نحن الیوم و نری ما یناقضها و أحد النظریین خطأ لا محالة و هناك أغلاط نبتلی بها کل یوم فنثبت الوجود لما لیس بموجود و ننفیه عما هو موجود حقا ثم ینکشف لنا أنا أخطأنا فی ما قضینا به فمست الحاجة إلی البحث عن الأشياء الموجودة و تمیزها بخواص الموجودة المحصلة مما لیس بموجود بحثا نافیا للشک منتجا للیقین فإن هذا النوع من البحث هو الذی یهدینا إلی نفس الأشياء الواقیة بما هی واقیة.^{۷۸}

دومین بحثی که علامه در مدخل نه‌ایه بدان پرداخته است، وجه نیاز به فلسفه است. از نگاه ایشان ضرورتا علمی به‌نام فلسفه باید وجود داشته باشد. بیان علامه این است: اکنون که می‌دانیم واقعیاتی هست و در وجود آنها هیچ جای تردید هم نیست، در عین حال هیچ شکی هم نداریم که گاه در رسیدن به واقعیات اشیا خطا می‌کنیم. برخی از چیزهای غیرواقعی را واقعی می‌پنداریم و برخی از چیزهای واقعی را غیرواقعی می‌انگاریم.^{۷۹} در قدیم اسطوره‌هایی را واقعی می‌دانستند که ما آنها را واقعی نمی‌دانیم. به به بسیاری از اندیشه‌های پیشینیان معتقد نیستیم. نیز در مورد هستی برخی از اشیا اختلاف نظر وجود دارد. مادی‌گرایان به وجود عالمی و موجوداتی مجرد از ماده معتقد نیستند. در هر حال، هنگامی که پرسش و تردید درباره اصل هستی یا نیستی اشیا مطرح باشد، و بخواهیم به‌گونه یقینی به آن پرسش پاسخ دهیم و آن تردید را بزدا کنیم، نیازمندیم که از واقع بما هو واقع بحث کنیم. به تعبیری دیگر، باید از خصیصه‌های واقع، از آن جهت که واقع است، سخن بگوییم. نیز شیوه کار باید شیوه‌ای باشد که یقین به بار آورد؛ یعنی بحث باید برهانی باشد. برای اینکه ببینیم اموری مانند بخت، روح، عقل فعال و ... واقعیت دارند یا خیر، باید از

۷۸. نه‌ایه الحکمة، ص ۴.

۷۹. علامه اکنون به اینکه چرا این‌گونه می‌شود و چنین خطاهایی از ما سر می‌زند، نمی‌پردازد.

واقع بما هو واقع و احکام آن بحث کنیم. نیز باید به گونه‌ای بحث کنیم که شک در هستی یا نیستی این اشیا به طور کامل برطرف شود و بتوانیم به صورت قطعی به موجود یا معدوم بودن آنها حکم کنیم. بنابراین به علمی نیازمندیم که با روش برهانی، درباره واقع، از آن جهت که واقع است، بحث کند. این علم را فلسفه می‌نامیم. با این بیان، فلسفه را می‌توانیم چنین تعریف کنیم: علمی که از واقع، از آن جهت که واقع است، به روش برهانی، بحث می‌کند.

اکنون پرسیدنی است که آیا علامه در این بحث در نظر دارد نیاز به علم فلسفه را به نحو پیشینی تبیین کند یا به گونه پسینی؟ آیا می‌خواهد کارکردهای گوناگون فلسفه را بازگوید؟ به دیگر سخن، مقصود اصلی علامه از این بحث چیست و چرا بدین شیوه وارد در بحث شده است، با اینکه برای بیان وجه ضرورت وجود علم فلسفه، راه‌های متعددی وجود دارد.

به نظر می‌رسد منظور علامه بیان این نکته است که حتی اگر اکنون علمی به نام فلسفه وجود نداشت، ما به دلیل پیش گفته، باید چنین علمی را می‌جستیم و در آن وارد می‌شدیم. به دیگر بیان، بحث ایشان پیشینی است، نه پسینی.

گاه یک علمی شکل گرفته و عالمان با آن سروکار دارند، سپس وارد در این بحث می‌شوند که موضوع این علم موجود دقیقاً چیست و کارکردهای آن کدام است. در این صورت، بحث از موضوع و کارکردهای این علم، بحثی پسینی است؛ یعنی پس از شکل‌گیری علم، و ناظر به همین علم موجود، انجام می‌شود. این گونه بحث کردن، البته اشکالی ندارد و یکی از شیوه‌هاست. غالباً پس از شکل‌گیری یک علم، مجال بازناندیشی و مذاقه درباره آن فراهم می‌آید. گاه علمی به دلایلی پدید آمده است، اما همه نکات درباره آن به تفصیل معلوم نشده است. می‌توان و بایسته است که درباره علمی که پدید آمده، اندیشید و وجه ضرورت و کارکردهای آن را به تفصیل بیان کرد.

اما می‌توان به گونه پیشینی نیز وارد در مسئله شد. علامه اکنون با صرف نظر از اینکه علمی به نام فلسفه وجود دارد و قرن‌ها در میان فیلسوفان مورد بحث و نظر است، چنین می‌گوید که ما دسته‌ای از نیازها را داریم که ما را وادار می‌کند به اینکه علمی خاص به نام فلسفه داشته باشیم. بنابراین حتی اگر تاکنون چنین علمی فراهم نیامده بود، باید آن را ابداع می‌کردیم. نیز رهاورد این شیوه از بحث در مورد علم فلسفه موجود، این است که درمی‌یابیم علت اصلی پدید آمدن آن چه بوده و چه چیزی عده‌ای را از زمان‌های بسیار دور بر آن داشته است که چنین علمی را بجویند.

علامه چنان‌که آغاز بحث را با اثبات واقعیت آغاز کرد، اکنون می‌خواهد به نحو پیشینی وجه نیاز به و ضرورت بحث در علم فلسفه را بیان کند تا نکته‌ای مغفول نماند. وقتی می‌دانیم واقعیاتی هست، حال

می‌توانیم این نکته را مطرح کنیم که در شناخت واقعیات گاه دچار خطا می‌شویم و گاه شک دامن‌گیر اندیشه ما می‌شود. بنابراین به دانشی نیازمندیم که این خطاها را برطرف کند و آن شک‌ها را از میان بردارد. اما چرا علامه این سبک را برگزید؟ ایشان در اصول فلسفه و روش رئالیسم بیانی دیگر نیز درباره وجه نیاز به فلسفه دارند. ما علوم گوناگونی داریم که هیچ‌یک از موضوع خود بحث نمی‌کنند. اساساً هر علمی موضوع خود را مسلم و موجود می‌گیرد و به بحث از عوارض موضوع می‌پردازد. بنابراین علمی لازم است که متفکرات موضوعات دیگر علوم بشود و آن علم، فلسفه است.^{۸۰} نیز می‌توان وجه نیاز به فلسفه را چنین تبیین کرد: ما با دسته‌ای از مسائل کلان روبه‌رویم، مانند اینکه مبدأ عالم چیست؟ حقیقت انسان و جهان چیست؟ برای پاسخ‌گویی به چنین مسائلی به فلسفه نیازمندیم.

اما دلیل آنکه در مدخل نهایی به شیوه مذکور وارد در بحث شده‌اند این است که این شیوه، سهل و کم‌مؤنه است و بدین طریق می‌توان به سرعت به موضوع فلسفه، یعنی واقع بما هو واقع، و بیان روش آن و نیز تعریف آن رسید. علامه از نقطه‌ای که بسیار واضح است آغاز کرده است. وقتی پذیرفتیم که واقعیتهایی هست، و می‌دانیم که در مورد هستی برخی از اشیا شک داریم، لازم است برای رفع شک در مورد هستی یا نیستی برخی از امور، از ویژگی‌های کلان واقعیت، از آن جهت که واقعیت است، بحث کنیم، مانند اینکه واقع، از آن جهت که واقع است، آیا بسیط است یا مرکب؟ آیا واحد است یا کثیر؟ و ... به تعبیری دیگر، هنگامی که می‌خواهید درباره هستی داشتن یا نداشتن تحقیق کنید، لازم است به مباحث کلانی درباره هستی، از آن جهت که هستی است، بپردازید. بنابراین راهی که علامه در اینجا طی کرده، راهی کم‌مؤنه‌تر است. البته ایشان در ادامه و نیز در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به برخی از کارکردهای دیگر فلسفه هم اشاره کرده‌اند و این‌گونه نیست که کارکرد فلسفه را منحصر در مورد ذکر شده بدانند و اصلاً قصدشان بیان انحصار نیست. به عبارات ایشان در کتاب اصول فلسفه بنگرید:

در جهان هستی که دارای موجودات بسیار و پدیده‌های بیشمار بوده و ما نیز جزئی از مجموعه آنها می‌باشیم بسیار می‌شود که چیزی را راست و پا برجا پنداشته و موجود انگاریم و سپس بفهمیم که دروغ و بی‌پایه بوده است، و بسیار می‌شود که چیزی را نابود و دروغ اندیشیده و پس از چندی به ما روشن شود که راست بوده و آثار و خواص بسیاری در جهان داشته است. از این رو ما که خواه ناخواه غریزه بحث و کاوش از هر چیز که در دسترس ما قرار بگیرد و از علل وجود وی داریم باید موجودات حقیقی و واقعی (حقایق به اصطلاح فلسفه) را از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمیات) تمیز دهیم. و گذشته از این کاوش غریزی برای رفع حوائج زندگی، دست به هر رشته از رشته‌های گوناگون علوم بزنیم اثبات هر

۸۰. در ادامه عبارات علامه را نقل خواهیم کرد.

خاصه از خواص موجودات به موضوع خود محتاج به ثبوت قبلی آن موضوع می‌باشد. یک سلسله بحثهای برهانی که غرض و آرمان نامبرده را تأمین نماید و نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها می‌باشد «فلسفه» نامیده می‌شود. علوم دیگر روش بحث و نتیجه کاوش آنها این گونه نیست و در هر یک از آنها که تأمل کنیم خواهیم دید که یک یا چند موضوع را مفروض الوجود گرفته و آنگاه به جستجوی خواص و آثار وی پرداخته و روشن می‌کند. هیچیک از این علوم نمی‌گویند فلان موضوع موجود است یا وجودش چگونه وجودی است، بلکه خواص و احکام موضوع مفروض الوجودی را بیان کرده و وجود و چگونگی وجود آن را به جای دیگر (حس یا برهان فلسفی) احاله می‌نماید.^{۸۱}

بنابراین علامه در اصول فلسفه علاوه بر وجهی که در مدخل نهایی آمده، به برخی دیگر از وجوه نیاز به فلسفه اشاره کرده است، مانند ارضاء غریزه حقیقت‌جویی و اثبات موضوعات علوم دیگر.^{۸۲} بنابراین این گونه از کارکردها در نظر ایشان هست و مورد غفلت نیست.^{۸۳} این نکته را در یاد داشته باشید که برای فهم بهتر یک کتاب، باید پشت صحنه‌های آن را بدست آورد. باید فهمید که چه اموری مصنف را وا می‌دارد که به سبک خاصی وارد در بحث شود. دانستن پشت صحنه‌ها علاوه بر فهم بهتر، به نقادی و فاصله گرفتن از آرای مصنف هم کمک می‌کند. پیش از ادامه بحث، به عبارات علامه در *بداية الحكمة* نیز بنگرید:

لكنه ربما أخطأ في نظره فرأى ما ليس بحق حقا واقعا في الخارج كما لبخت والغول أو اعتقد ما هو حق واقع في الخارج باطلا خرافيا كالنفس المجردة والعقل المجرد فمست الحاجة بادئ بدء إلي معرفة أحوال الموجود بما هو موجود الخاصة به ليميز بها ما هو موجود في الواقع مما ليس كذلك والعلم الباحث عنها هو الحكمة الإلهية.^{۸۴}

۸۱ علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۵۷-۶۱.

۸۲ نیز ر.ک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۴، تعلیقه علامه طباطبایی.

۸۳ حضرت آیت‌الله مصباح بر آنند که از عبارات علامه استفاده می‌شود که لم اساسی و بلکه تنها وجه نیاز به فلسفه، رفع خطا در شناخت حقایق است، درحالی‌که فلسفه متفکر بحث از مسائلی است که هیچ علم دیگری از عهده حل آنها بر نمی‌آید و نیز در فلسفه مبادی تصدیقی دیگر علوم اثبات می‌شود. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، تعلیقه علی نهاییه الحكمة، (قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵ق) ص ۶. اما چنان‌که اشاره کردیم، مقصود علامه حصر کارکردها و وجه نیاز به فلسفه نیست. به علاوه برخی از کارکردهایی که برای فلسفه مطرح می‌شود، پسینی است نه پیشینی.

۸۴ *بداية الحكمة*، ص ۶-۷.

ایشان تعبیر کرده است «فمست الحاجة بادئ بدء». علامه در تعلیقه‌ای بر اسفار چنین تعبیر کرده است:
«فمست الحاجة الاولية»:

... فمست الحاجة الأولية إلي تميز الموجود عن غيره حتي نبني عليه نظرنا و علمنا و إنما يتيسر ذلك بالضرورة بالبحث عن أحكام الموجود العام سواء كانت أحكامه العامة أو الخاصة بنوع من أنواعه كقولنا الوجود بما هو وجود أصيل دون الماهية و الوجود بما هو وجود حقيقة مشككة و قولنا الموجود قد يكون واجبا و قد يكون ممكنا و الممكن قد يكون جوهرًا و قد يكون عرضًا و هكذا.^{۸۵}

منظور ایشان از این تعابیر، همانست که تا کنون گفته شد؛ یعنی همین که از وجود داشتن یا نداشتن بخت مثلا، سخن به میان می‌آید، نیاز به دانستن ویژگی‌های واقع، از آن جهت که واقع است، پیدا می‌شود. به بیانی دیگر، پرسش از موجود بودن یا نبودن، به سرعت شما را می‌کشاند به اینکه از ویژگی‌های هستی بحث کنید.

بعد از این مطلب، باید به چند مسئله پردازیم: منظور از «واقع بما هو واقع» چیست؟ «یقین» در این بحث به چه معناست؟ «برهان» دقیقا چیست؟ پس از اینها، به بحث از غرض و کارکردهای فلسفه باید پردازیم.

چیستی واقع بما هو واقع

منظور از قید «بما هو واقع»

یک برگ درخت را در نظر بگیرید. به این برگ می‌توان از منظرهای مختلف و با عینک‌های متفاوت نگریست. هر منظری، علم جداگانه‌ای را می‌طلبد. اگر از این زاویه بدان بنگریم که می‌شود آن را به عناصر سازنده‌اش تجزیه کرد، این شیء موضوع علم شیمی است. در علم شیمی اشیا را از حیث تجزیه و ترکیب بررسی می‌کنند. اگر از حیث حرکت و سکون به این برگ بنگریم، موضوع بررسی علم فیزیک خواهد بود. در علم زیست‌شناسی این برگ را از آن‌رو که موجودی زنده و دارای فعالیت‌های حیاتی است، مورد بررسی قرار می‌دهند. در علم طب، بررسی می‌کنند که آیا این برگ خواص دارویی دارد یا خیر، بنابراین از آن منظر که می‌تواند در درمان بیماری‌ها و داروسازی به کار آید، بدان می‌نگرند. نیز از برخی منظرها این شیء موضوع برخی علوم اعتباری، مانند فقه قرار می‌گیرد. در فقه بررسی می‌شود که آیا بر این برگ می‌توان سجده کرد؟ آیا خوردنش مباح است؟ آیا می‌شود آن را خرید و فروش کرد؟ و ...

اما گاه اصل وجود این برگ را مورد بررسی قرار می‌دهیم و از آن‌جا که واقعیت دارد بدان می‌نگریم. اگر با عینک وجودی بدان نگاه کنیم، برگ را از آن جهت که موجود است، می‌نگریم و این‌گونه از مسائل در دایره بررسی‌های ما قرار خواهد گرفت: آیا این شیء واحد است یا کثیر؟ جوهر است یا عرض؟ ذاتش متحرک است یا ثابت؟ مادی است یا مجرد؟ اگر مادی است، ذاتا مادی است یا فعلا؟ اگر ذاتا مجرد است، دارای کدام مرتبه تجردی است؟ آیا تجرد مثالی دارد یا عقلی یا فوق عقلی؟

این زاویه نگاه، زاویه نگاه فیلسوف است. فیلسوف به حیثیت وقوع یک شیء می‌پردازد. در فلسفه شیء را از منظرهای خاص، که موضوع علوم خاص است، نمی‌نگرند، بل با اصل حقیقت و هستی شیء سروکار دارند. در نگاه فلسفی، شیء را از خصوصیات تجریدی می‌کنند و به هستی‌اش نظر می‌دوزند. فیلسوف وقتی به برگ می‌نگرد، درحقیقت وجود می‌بیند، نه یک شیء سبز رنگ دارای اندازه و بو و مزه خاص.

فیلسوفان معمولا چنین می‌گویند که در فلسفه، شیء را نه از حیث تعیین ریاضی و نه از جهت تعیین طبیعی، بلکه از آن جهت که موجود است، مورد مطالعه قرار می‌دهند.

علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم به تفاوت منظر علوم و فلسفه اشاره کرده است:

در هر یک از آنها [علوم دیگر غیر از فلسفه] که تأمل کنیم خواهیم دید که یک یا چند موضوع را مفروض الوجود گرفته و آنگاه به جستجوی خواص و آثار وی پرداخته و روشن می‌کند. هیچیک از این علوم نمی‌گویند فلان موضوع موجود است یا وجودش چگونه وجودی است، بلکه خواص و احکام موضوع مفروض الوجودی را بیان کرده و وجود و چگونگی وجود آن را به جای دیگر (حس یا برهان فلسفی) احاله می‌نمایند... چنانکه ما در خواص و احکام اشیاء گاهی دچار خطا یا تردید می‌شویم، مثلا می‌گوییم فلان ترکیب فلان طعم را ندارد (با جزم یا تردید) در صورتی که داشته یا بالعکس، همچنان گاهی در اصل بود و نبود اشیاء مبتلا به خطا یا جهل می‌شویم. مثلاً می‌گوییم روح در خارج نیست یا بخت و شانس هست. پس روشن است که سبک بحث در دو مثال گذشته یکسان نیست، بلکه نخست باید وجود شیء را اثبات کرد یا او را مفروض الوجود گرفت و سپس به خواص و احکامش پرداخت^{۸۶} ... سنخ بحث فلسفی با سنخ بحثهای علمی دو سنخ صد در صد مختلف می‌باشد هیچگاه یک مسأله علمی از هیچ علم، جزء بحث فلسفی نبوده و متن بحث فلسفی قرار نخواهد گرفت، بلکه هر گونه بحث و کاوش فلسفی (الهی یا مادی) از بحثهای علمی کنار می‌باشد و به روش خاصی که از بود و نبود سخن گوید، بحث خواهد نمود.^{۸۷}

۸۶. علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۵۹-۶۳.

۸۷. همان، ص ۶۶-۶۷.

بنابراین در فلسفه سخن از بود و نبود، و احکام هستی مطلق (مطلق از قیود جزئی) است، نه هستی مقید. به تعبیری، موضوع فلسفه، هستی بی‌رنگ است، اما موضوع علوم دیگر، هستی‌های رنگارنگ. اگر حیثیت بحث فلسفی و کیفیت موضوع فلسفه روشن شود، بسیاری از نکات دیگر را می‌توان دریافت و در بحث‌های فلسفی با بصیرت فراوان پیش رفت. نیز می‌توان اشکالاتی را که درباره موضوع و مسائل فلسفه مطرح است به آسانی پاسخ گفت. برای نمونه، این اشکال مطرح شده است که اگر یک دسته از مسائل فلسفی، مسائل تقسیمی است،^{۸۸} تقسیم در جایی نمی‌ایستند و در این صورت بسیاری از مسائلی که غیر فلسفی‌اند، باید داخل در فلسفه شمرده شوند. پاسخ این است که همواره باید حیثیت بحث فلسفی مراعات شود. تقسیمات موضوع فلسفه تا جایی پیش می‌رود که حیث وقوع در نظر باشد. برای نمونه، تقسیم سنگ به رسوبی، آذرین و دگرگونی، تقسیمی در دایره علم فلسفه نیست؛ زیرا این تقسیم از حیث وقوع صورت نگرفته است. سنگ از آن جهت که موجود است، این اقسام را ندارد، بلکه از جهت نحوه شکل‌گیری در زمین به این اقسام تقسیم می‌شود. این تقسیم، در علم سنگ‌شناسی مطرح است، که خود، شاخه‌ای از علم زمین‌شناسی است.

بنابراین در فلسفه به بسیاری از بحث‌های جزئی مربوط به قیود جزئی پرداخته نمی‌شود. کار فیلسوف ضابطه‌مند است و او به هر جایی سفر نمی‌کند. اما تا هر جا که حیثیت نگاه فلسفی اجازه دهد، بحث فلسفی می‌تواند به پیش برود، هر چند در فلسفه موجود، این پیش‌روی انجام نشده باشد. با اعمال این نگاه، هم می‌توان دایره بحث فلسفی را درک کرد و هم افق‌هایی تازه در فلسفه گشود. اینکه در فلسفه از شیء، از آن جهت که واقع است، بحث می‌شود، لوازم فراوانی دارد. در جای خود خواهیم گفت که این‌گونه نگاه، ابزارهای مفهومی ویژه‌ای (معقولات ثانی فلسفی) و نیز روش خاصی را می‌طلبد.

پایان این جلسه

۸۸. مانند وجود یا مجرد است یا مادی، یا علت است یا معلول، یا بالفعل است یا بالقوه و